

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

یونس نگاه

۱۸ اگست ۲۰۲۴

زمینه‌سازان و متحدان داخلی امارت طالبان

طالبان بعد از سه سال هنوز دچار حیرت «پیروزی» اند و نمی‌دانند که با قدرت چه کنند. ملا هبت‌الله در یکی از اولین سخنرانی‌هایش گفته بود که آمادگی تسلیم‌گیری قدرت را نداشته‌اند و نمی‌دانستند که با چنان اتفاقات برق‌آسا مواجه خواهند شد. بعد از توافق‌نامه دوحه و اطمینان از خروج عساکر خارجی، ملا هبت‌الله نگران بوده است که پس از ترک آن نیروها با افغان‌های مخالف طالبان چه کنند و جنگ به کدام سو کشیده خواهد شد. دیگر زورمندان طالبان نیز بارها آن روایت را تکرار کرده‌اند. به تازگی ملا یعقوب، وزیر دفاع طالبان در مصاحبه‌ای گفته که تصور نمی‌کرده است پیروزی طالبان را به چشم سر ببیند. او نیز مثل رهبرش، ملا هبت‌الله توافق‌نامه دوحه و اتفاقات پس از آن را که به تسلیمی قدرت به طالبان منتهی شد، نصرت الهی خوانده است.

مقامات طالبان می‌دانند که چه عوامل داخلی و خارجی غیر آسمانی در برکشیدن آن گروه چون بازیگر اصلی میدان سیاست افغانستان نقش داشته‌اند. ولی تا روزهای پایانی جمهوری اسلامی باورشان نمی‌شد که دولت و شریکان قدرت در کابل آن‌گونه بدون مقاومت صحنه را ترک کنند، و جامعه نیز با سکوت و هراس برگشت طالبان را تماشا نماید. در این مدت، قدرت چون طوق لعنت به گردن گروه طالبان آویزان مانده و زورمندان این گروه بارها اداره کشور را مشکل بزرگ خوانده‌اند. آنان تاکنون از قدرت تنها برای افزایش تعداد زنان و مقدار زر شخصی، سرکوب مخالفان و توسعه قدرت گروهی استفاده کرده‌اند. طالبان که با جامعه بسیار متکثر و دستگاه دولتی پیچیده مواجه شده‌اند تنها به تکنیک ساده نهدی، حذف و سرکوب اتکا نموده و همه شعبه‌ها و شاخه‌های دولتی را که به درد جمع‌آوری پول، کنترل، سرکوب، نهدی و اجرای محدودیت نمی‌خورند، تعطیل یا خنثی کرده‌اند. طالبان می‌دانند «نصرت الهی» نتیجه اعمال بشری و شرایط اجتماعی در داخل افغانستان و ساخت‌وپاخت قدرت‌های خارجی بوده است. از این‌رو، پس‌گیری آن را نیز محتمل می‌دانند و از شکنندگی امارت خود شدیداً در هراسند. این هراس در سخنرانی‌های رهبران طالبان آشکار است. آنان به تکرار حامیان خود را دعوت به شکرگزاری از نعمت «پیروزی طالبان» که نام دیگر اطاعت بی‌چون و چرای امیر است فرا می‌خوانند تا مبادا «نعمت» امارت از دست رود.

امیرخان متقی بتازگی در مصاحبه‌ای گفته است که اشرف غنی و دولتش قدرت را از امریکائی‌ها ارزان گرفته بودند و از این‌رو بدون مقاومت و ارزان آن را رها کردند. او بیتی را از مثنوی مولانای روم خوانده است که «هرکه او ارزان خرد ارزان دهد/ گوهری، طفلی به قرصی نان دهد.» در ناتوانی و بی‌تدبیری اشرف غنی و

اطرافیان‌ش برای حفظ نظام تردیدی نیست و درست است که حکومت او بر حمایت‌های خارجی چنان متکی بود که قبل از خروج کامل نیروهای بین‌المللی فروپاشید. ولی حکومت طالبان نیز متکی به همان حمایت‌ها و توافق‌های خارجی است، و رهبران طالب این ترس را در دل دارند که مبادا امارت باد آورده را باد ببرد. در شکل‌گیری بادی که طالبان را به قدرت آورد، غیر از عوامل خارجی، فرصت‌ها و عوامل داخلی نیز دخیل بوده‌اند:

الف) تاجران و قاچاقبران

طالبان در بیست سال دوره جمهوری اسلامی راه‌های تجارت داخلی و ترانزیتی را در بیشتر نقاط کشور، به‌ویژه جنوب، نخست ناامن و بعد به کنترل درآوردند. تخریب جاده‌ها، غارت اموال تجار و زورگیری زمینه درآمد‌های میلیونی را برای قومندانان محلی طالبان فراهم ساخته بود و بخشی از مصارف جنگی آن گروه نیز از این طریق تأمین می‌گردید. در سال‌های پایانی جمهوری بیشتر جاده‌ها ناامن شده و مدیریت آن‌ها به چنگ طالبان افتاده بود. طالبان از مقدار زیاد کالای تجارتي که برای مصرف نیروهای خارجی، مصارف داخلی و نیز ترانزیت از خاک افغانستان به کشورهای منطقه در حرکت بود، باج می‌گرفتند و تاجران احتمالاً بیش از مالیه و محصولات گمرکی رسمی، به طالبان باج و عشر می‌پرداختند. این باج‌گیری خیلی وقت‌ها به تماس، دادوستد و همکاری متقابل تاجران و طالبان منتهی می‌شد. طالبان از تاجران و آنانی که مشغول جابه‌جایی کالا در کشور بودند غیر از پول، حمایت‌های لوجستیکی و استخباراتی نیز دریافت می‌کردند. عده‌ای از تاجران در انتقال تروریستان و محموله‌های تروریستی در گوشه و کنار کشور، به‌خصوص در مناطق حساسی چون شهر کابل، دست داشتند. عده‌ای برای منافع مالی، کسانی که به دلیل همدلی و عده‌ای از ناگزیری با طالبان همکاری می‌کردند. تاجران که معمولاً تعلق سرزمینی و ملی کمتر دارند و خیلی از آنان صاحب چند پاسپورت بوده در کشورهای دیگر خانه دارند، به دلیل طبیعت کارشان فرصت‌طلب و محافظه‌کارند، سودهای جاری را بر سرمایه‌گذاری و عواید درازمدت ترجیح می‌دهند و دل‌بسته کارهای زیربنایی و انکشافی نیستند. بخشی از این تاجران بهبود زیربنای اقتصادی و رشد تولیدات داخلی را به نفع خود نمی‌دانند. آنان از نظر فرهنگی نیز عقب‌مانده‌اند، به انکشاف خدمات، تعلیم و دولت‌داری خوب ارزش قایل نیستند. این قشر از نظر مالی، لوجستیکی، اطلاعاتی و فرهنگی از متحدان طالبان بودند. عده‌ای از رهبران، قومندانان و منتقدان طالب نیز تجارت پیشه‌اند و از طریق اعضای خانواده یا شریکان تجاری در بیست سال گذشته در بازار تجارت افغانستان مشغول کاروبار بودند. از لحاظ عقیدتی نیز طالبان تجارت را عبادت می‌خوانند، در حالی که به بانک‌داری، سرمایه‌گذاری و خدمات به دیده شک دیده و آن‌ها را مایه فساد تبلیغ می‌نمایند. آشوب و ناامنی مدیریت‌شده از سوی طالبان در امتداد جاده‌های افغانستان، فرصت درآمد هنگفت برای آن گروه و متحدان تجاری‌شان فراهم کرده بود، طوری که آنان قراردادهای حمل و نقل و برخی پروژه‌های دیگر را در نقاط دورافتاده با قیمت‌های دل‌خواه می‌گرفتند.

قاچاق‌بری نیز کار همین قشر از تاجران بود. قاچاق‌بری و تجارت در بیست سال دوره جمهوری اسلامی به آسانی تفکیک‌شدنی نبود. رشته‌های اصلی قاچاق کالا، انسان و مواد مخدر به دست طالبان و متحدان تجاری‌شان بود.

ب) لومپن‌ها و زورمندان

نقش لومپن‌ها در سیاست افغانستان در دوره جهاد برجسته شد. با تجاوز عساکر شوروی و راه افتادن پروژه جهاد، هزاران لومپن در سراسر کشور رهبری محلی را از منتقدان سنتی گرفتند. با آن‌که جهاد واکنش فیودالی بود، اما به دلیل تغییری که در جریان جهاد در سلسله مراتب اجتماعی رخ داد، زورمندان و منتقدان سنتی فیودالی جای خود را

به گروه تازه‌ای از زورمندان و قومندان‌هایی دادند که قبلاً ملا، دهقان‌چپه، کارگر، خانزاده و در موارد اندک آدم‌های باسواد مکتب و دانشگاه دیده بودند و علی‌رغم تفاوت‌های جزئی و برخی استثناها، ویژگی مشترکشان لومپنی بود. عده‌ای از این لومپن‌ها به تدریج خود را به مدارج بالای طبقاتی کشیدند، صاحب قدرت سیاسی، نظامی و مالی شدند. لومپن‌ها به دلیل عدم تعلق پایدار طبقاتی، بسیار ریسک‌پذیر و بی‌رحماند. آشوب و جنگ خونینی که با قدرت‌گیری جهادی‌ها در کابل اتفاق افتاد جنبه‌های گوناگون قومی، مذهبی و استخباراتی داشت ولی یکی از جنبه‌های برجسته آن رویارویی لومپن‌ها بود. چند سال حاکمیت مجاهدین اوج قدرت لومپن‌ها و در عین حال بحران حاکمیت لومپنانه بود. طالبان که ظاهراً در واکنش به آن جریان به میدان آمده و مدعی بودند که لومپن‌ها را مهار کرده و نظم و انضباط را برقرار خواهند کرد، خود خاستگاه لومپنی داشتند. رهبران طالب نیز قومندان‌های محلی جهادی، طالب‌بچه‌های بی‌زمین یا کم‌زمینی بودند که علی‌رغم ذهنیت‌های فیودالی نظم و سلسله مراتب سنتی فیودالی را بر نمی‌تابیدند و از ویرانه شکست خان‌ها سر برآورده بودند. حاکمیت طالبان در واقع پیروزی نسل تازه‌ای از لومپن‌های جهادی بود که نه با شهر و نه با روستای افغانستان نسبت عمیق برقرار می‌توانستند. طالبان در بیست سال دوره جمهوری نیز کمپاین خون‌باری برای حذف متنفذان محلی و به هم‌زدن نظم سنتی در روستاها انجام دادند تا هیچ رقیبی در برابر قومندانان و ملاهای طالب در آن مناطق باقی نماند.

گروه بزرگی از لومپن‌هایی که طالبان به انزوا کشیده بودند، به دامن جمهوریت ریختند. آنان جنرال، وزیر، رئیس، تاجر و سرمایه‌دار شدند؛ ریش را کوتاه کرده و لنگی را کنار گذاشتند، نکتائی و دریشی پوشیدند و به جمع‌آوری پول، ساخت‌وپاخت و باندبازی مشغول شدند. در سال‌های پایانی جمهوریت این لومپن‌های به شهرت رسیده خود را در گرداب وحشتناکی یافتند. با متزلزل شدن پایه‌های جمهوریت و کم‌رنگی تلاش‌های دموکراتیک اینان دریافتند که پایگاه‌های جهادی شان کاملاً از دست رفته و حزب‌التحریر، داعش و طالب تا درون قریه‌ها و کوچه‌های شان نفوذ کرده‌اند. آنان دوباره کوشیدند نیمه جهادی خود را گردگیری کنند و با جامعه‌ای که بشدت به‌سوی طالبانی شدن می‌رفت رابطه برقرار کنند. از آنجائی که زنده کردن روابط آسیب‌دیده جهادی برای آنان آسان نبود، دست به دامن طالبان شدند. همکاری، تماس و مذاکرات لومپن‌های جهادی سهم در جمهوریت با طالبان از سال ۲۰۱۴ به بعد چنان وسعت یافته بود که تقریباً همه آنان رشته‌ای با یک یا چند منبع طالبانی بافته بودند و تلاش داشتند برای فردای پس از جمهوریت دارائی و قدرت خود را تضمین کنند. آنان تصور می‌کردند که در اتحاد با طالبان، جمهوری‌های غیرجهادی را منزوی ساخته، تمام ناکامی‌های آن بیست سال را با شعارهای مرگ بر سکولار، مرگ بر دموکرات و مرگ بر سگشوی و از غرب آمده‌ها پاک خواهند کرد و دولتی از اتحاد لومپن‌های جهادی و طالبی تشکیل خواهند داد. آنان نقش برجسته در ناکامی جمهوریت داشتند، و زمینه برگشت طالبان را فراهم ساختند، از این‌رو در جمع حامیان و زمینه‌سازان قدرت طالب قرار می‌گیرند.

ج) محرومان و گرسنگان

گذشته از این دو قشر قدرت‌مند، بخش‌های دیگر جامعه افغانستان نیز در مواقعی به خدمت اهداف طالبان قرار گرفتند. گروهی از گرسنگان و محرومان به دلیل سرخوردگی از مشکلات و ناکامی‌های جمهوری اسلامی، و نیز به‌خاطر مجبوریت‌های مالی و عدم آگاهی فریب تبلیغات طالبان را خوردند، و به آنان پناهگاه و جنگ‌جو دادند. بخشی از توده محروم و ناآگاه افغانستان سادگی بدوی نظام طالبانی را بر پیچیدگی حکومت جمهوری ترجیح می‌دادند، از جمله در سال‌های پایانی جمهوری بسیار شنیده می‌شد که کسانی از مناطق تحت کنترل دولت، نزد

قومندان‌های طالبان می‌رفتند و از فیصله‌های صحرایی آنان برای حل و فصل دعاوی خود استفاده می‌کردند. این بخش جامعه که در کنار محرومیت و فقر، شدیداً سنتی و مذهبی هم هستند، ضرورت تحولات ترقی‌خواهانه را به درستی درک نمی‌کردند و از حضور روزافزون زنان در ادارات، مراکز تعلیمی و بازارها و تحولاتی که در روابط اجتماعی و خانواده در حال رخدادن بود، به هراس افتاده بودند. از این‌رو آنان وقتی می‌شنیدند که طالبان «اصلاح» شده‌اند، تصور می‌کردند در همکاری با طالبان قادر خواهند شد نظام محافظه‌کاری بسازند که نه طالبانی باشد و نه دمکراتیک. نظامی که در آن دختران در شرایط مدیریت‌شده آموزش ببینند، روابط و عنعنات سنتی حفظ گردد و جلو تحولات سریع اجتماعی گرفته شود، اما بازارها رونق گیرد، کار باشد و رفاه به دست آید.

د) نهادهای جامعه مدنی

نهادهای جامعه مدنی نیز در قدرت‌گیری طالبان سهم ادا کردند. به دلیل بدنامی تنظیم‌ها، کار سیاسی و تحزب در بیست سال دوره جمهوری مضموم خوانده می‌شد. رهبران جمهوریت و حامیان خارجی آنان مانع شکل‌گیری احزاب و سازمان‌های سیاسی قدرت‌مند می‌شدند. نهادهای مدنی بدیل احزاب و سازمان‌های سیاسی معرفی شدند. طبق روایت مبلغان جامعه مدنی، ساختن حزب و تشکیلات سیاسی زمینه‌ساز منازعات و گسترش درزها و اختلافات می‌گردد، از این‌رو بهتر است اقشار محروم از طریق نهادهای مدنی آگاه و قوی شوند. از آگاهی‌دهی و توان‌مندسازی چون دو شاه‌کلیدی یاد می‌شد که انواع قفل‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی را می‌توان با آن‌ها گشود. تصور می‌شد که افغانستان زیر چتر حمایت بین‌المللی به نظامی رسیده است که در آن چارچوب‌های حقوقی لازم برای زندگی دمکراتیک و آزاد به وجود آمده و نیازی به مبارزات سیاسی سازمان‌یافته نیست. گفته می‌شد مأموریت روشنگران، سیاسی‌ها و افراد متعهد به دموکراسی کشور آگاهی‌دهی و توان‌مندسازی اقشار محروم است، تا آنان برخاسته حق‌خواهی کنند و دموکراسی را تحقق بخشند. این فریب بزرگ بود و با شرایط اضطراری و ویژه افغانستان همخوانی نداشت. جمع کلانی از انسان‌های ماهر، توانا و متعهد مشغول پروژه‌های آگاهی‌دهی و توان‌مندسازی شدند. پروژه‌هایی که بیشتر مواقع یک‌سویه بود و منجر به تماس ارگانیک و دوامدار با مردم نمی‌شد. چرا که مردم در برنامه‌ریزی، تمویل و تداوم آن برنامه‌ها نقش نداشتند. این نیروی ارزشمند بشری افغانستان به مجریان پروژه‌های گذرا، پراکنده و گاه بی‌ارتباطی بدل شده بودند که در بهترین حال معاش خوب برای آنان و چند کلمه معلومات و حمایت‌های مقطعی برای تعداد کوچکی از نفوس کشور می‌شد. در نتیجه فعالان مدنی در جامعه ریشه نداشتند و با سقوط جمهوریت به گوشه و کنار دنیا پراکنده شدند. در روزها و شب‌هایی که هزاران یا شاید ده‌ها هزار وطن‌دار تحصیل‌کرده و توانای ما مشغول نوشتن پروپوزل، گزارش مالی، تهیه پریزن‌نتیشن و توزیع کتابچه و آب معدنی بودند، طالبان سربازگیری می‌کردند و روابط سیاسی و سازمانی خود را میان اقشار محروم افغانستان و جمعی از تاجران، تحصیل‌کردگان، لومین‌ها و قاچاق‌بران توسعه می‌دادند. از این‌رو پروژه‌های جامعه مدنی زمینه‌ساز غفلت سیاسی غیرطالبان و قدرت‌گیری آن گروه شد.

حالا طالبان با همه این متحدان و زمینه‌سازان نظام طالبانی درگیر است. آنانی که آشوب و بی‌نظمی را حمایت می‌کردند تا منافع مالی تاجران و قاچاق‌بران چند برابر شود، اکنون در جایگاه دولت نشسته‌اند و از متحدان سابق خود نظم و انضباط می‌طلبند. تاجران کاهش مصرف داخلی و فعالیت‌های تجاری را به سود خود نمی‌دانند و در جست‌وجوی فرصت‌هایی برای گریز از مالیات، عشر و محصولات گمرکی طالبان‌اند. لومین‌هایی که مشغول چانه‌زنی برای حفظ سرمایه و قدرت خود بودند، اکنون از همکاری طالبان ناامید شده‌اند و اگر جایزاده‌ها، سرمایه‌ها

و منافع مالی آنان با خطر جدی مواجه گردد، شاید به پروژه تازه آشوب و جنگ بپیوندند. محرومان و گرسنگان از این که طالبان با خود فقر، سرکوب، تبعیض و عقب‌ماندگی را یکجا و به مقدار غیرقابل تحمل آورده به ستوه آمده‌اند. فعالان جامعه مدنی، به‌خصوص آنانی که در افغانستان مانده‌اند، با سه سال زندگی طاقت‌فرسا ضرورت کار سیاسی را درک کرده‌اند. آیا طالبان با تهدید، سرکوب، اعمال محدودیت و توسل به چال‌های مذهبی خواهند توانست نارضایتی‌های روزافزون این اقشار نیرومند متحد و زمینه‌ساز حاکمیت‌شان را مدیریت کنند؟

یادآوری: این مقاله قبلاً در زن‌تایمز نشر شده است.